

تبیین مهاجرت سادات علوی به ایران، با تأکید بر ناحیه خراسان

اسماعیل رضایی برجکی^۱

سیدابوالفضل رضوی^۲

سیدجمال موسوی^۳

چکیده

مهاجرت سادات به مناطق گوناگون جهان اسلام و استقرار آنها، به دلایل مختلف و تحت تأثیر شرایط و عوامل متفاوت سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی صورت گرفته است. این جریان در خراسان، روندی طولانی و درعین حال، مستمر را طی کرد که از نیمه اول قرن دوم هجری شروع شد و در تمام سال‌های پس از آن ادامه یافت. این روند، در مرحله اول، با ورود افرادی مبارز، با انگیزه‌هایی سیاسی مثل قیام یا پناه‌جویی، شروع شد و در مرحله بعد، با مهاجرت اختیاری گروه‌ها و افراد برای بهره‌مندی از امتیازهای اجتماعی و اقتصادی ادامه یافت.

روایت‌ها و دیدگاه‌های مختلف و متعددی برای گزارش و تبیین این روند ارائه شده است که گاه با واقعیت تاریخی فاصله دارند. بررسی داده‌های موجود نشان می‌دهد که مهم‌ترین دلیل آغاز مهاجرت‌ها به خراسان و دیگر مناطق ایران شرایط دشوار سیاسی و محرومیت‌های اجتماعی آل ابی‌طالب در سرزمین مبدأ (حجاز و عراق) از یک سو، و فضای هواخواهی از خاندان پیامبر در ناحیه مقصد (خراسان)، از سوی دیگر بود. پس از آن، شرایط اقتصادی و اجتماعی خراسان و تحولات سیاسی در سرزمین‌های اطراف، به ویژه حکومت علویان طبرستان، در تداوم مهاجرت‌ها نقش داشت.

کلیدواژه‌ها: خراسان، علویان، مهاجرت علویان، تاریخ اجتماعی خراسان.

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول). rezaeeyan56@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. abolfazlrazavi@khu.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. jmoosavi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۵

مقدمه

مهاجرت، به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، در همه دوره‌های تاریخی و تمدنی و در سراسر جهان جریان داشته است. در تاریخ اسلام نیز، مهاجرت از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. قرآن در ۱۴ آیه، به صورت‌های مختلف، دستور به هجرت داده و فواید آن را در رهایی از ظلم، علم‌آموزی، فرار از گناه، و حفظ دین برشمرده است (نک. آل‌عمران: ۱۹۵؛ انفال: ۷۲، ۷۴، ۷۵؛ توبه: ۲۰؛ عنکبوت: ۲۶؛ نحل: ۱۴۱، ۱۱۰).

از مهاجرت‌های مهم و تأثیرگذار در جهان اسلام، جابه‌جایی نسل و خاندان وابسته به حضرت محمد ﷺ بود که در بیشتر سرزمین‌های اسلامی و گاه غیراسلامی، جریان داشته است. هویت شاخه‌های این خاندان‌ها، که بر پیوند نسبی با پیامبر اسلام ﷺ استوار است، با دایره شمول و عنوان‌های متفاوت بنی‌هاشم، آل ابی‌طالب، علویان و بنی‌فاطمه، اهل بیت، ذریه‌النبی، شُرُفا و سادات در دوره‌ها و مناطق مختلف تعریف شده است. ایران، به‌ویژه خراسان در آن، به‌عنوان نخستین کانون جذب سادات، بعد از عراق، مهم‌ترین مقصد مهاجرتی به شمار می‌رود. چگونگی و تا حدودی چرایی شروع این مهاجرت‌ها در عصر امویان و ادامه آنها در اوایل عصر عباسی، تا حدودی روشن است و در بسیاری از پژوهش‌ها شرح شده است، اما چگونگی تداوم آنها، به‌خصوص از قرن چهارم به بعد، کمتر موردتوجه قرار گرفته است. همچنین درباره میزان تأثیر حضور امام رضا (علیه‌السلام) در این روند نیز تحلیل دقیقی وجود ندارد. مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که چه دلایل و عواملی در شروع و ادامه مهاجرت سادات به ایران، به‌ویژه خراسان، نقش داشته است و تأثیر حضور امام رضا (علیه‌السلام) در خراسان بر این روند چه میزان بوده است.

پیشینه تحقیق

گزارش مهاجرت سادات به ایران و چگونگی آن، در پژوهش‌های مربوط به تاریخ اسلام و تشیع در ایران، به صورت کلی آمده است. در این پژوهش‌ها، برای تبیین چرایی ورود سادات به ایران بر دو عامل بیشتر تأکید شده است؛ یکی ظلم و ستم خلفای اموی و عباسی بر طالبیان و به‌خصوص علویان، که سبب گریز آنها از خاستگاه‌ها می‌شد، و دوم محبوبیت خاندان پیامبر در مناطق مختلف ایران، که عامل جذب آنها بود. تأکید بر

تأثیر دو رویداد ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام و تأسیس حکومت علویان در طبرستان بر افزایش ورود سادات، از نقاط مشترک تحقیق‌های انجام‌شده است. جمع‌بندی این عوامل را می‌توان در کتاب *تاریخ تشیع در ایران* مشاهده کرد (نک. جعفریان، ۲۵۸/۱، ۳۶۲-۳۶۳). در مورد وضع سادات خراسان در دوره‌های مختلف، به‌ویژه جایگاه و نقش خاندان‌ها و نقبای علوی در این ناحیه نیز، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است (برای نمونه نک. ولوی و دشتی، ۱۱۳-۱۴۴؛ الهی زاده و سیروسی، ۱۰۹-۱۳۶؛ کاظم بیگی، ۳۹-۶۶؛ عباسی، ۷۵-۸۸؛ طهماسبی، ۱۰۱-۱۱۶؛ معزی، ۲۷۱-۲۸۸؛ Bernheimer, 46-50). باوجوداین، دربارهٔ چرایی و چگونگی ورود سادات به خراسان، به‌ویژه تداوم آن از قرن چهارم به بعد، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.^۱ درواقع، در نظر اغلب پژوهندگان، عوامل و رویدادهای مؤثر بر مهاجرت، گزاره‌هایی بدیهی و اثبات شده بوده‌اند که بدون تحلیل تاریخی یا اعتبارسنجی منابع، مبنای کار قرار گرفته‌اند. به‌ویژه در میزان تأثیر جریان ولایت‌عهدی، روایت‌های تاریخی و داستانی در هم آمیخته و بسیاری از پژوهشگران معاصر نیز، بدون تفکیک و تحلیل، آنها را استفاده کرده‌اند. دلایل و عوامل ورود سادات مهاجر، پیش‌زمینه‌ای پژوهشی به شمار می‌رود که غالباً مورد غفلت واقع شده‌است.

مهاجرت

مهاجرت، جابه‌جایی انسان‌ها بین دو مکان جغرافیایی است که به تغییر دائمی اقامتگاه افراد و گروه‌ها می‌انجامد (نک. *International encyclopedia of the social sciences*, 10/286)؛ فرایند پیچیده‌ای از تصمیم‌گیری که فرد، محیط مبدأ، و محیط مقصد

۱. در چند مقاله به موضوع مهاجرت و دلایل آن پرداخته شده‌است؛ ازجمله خسروبیگی و خسروی در مقاله «دلایل مهاجرت نقبای حسینی (بنوزباره) نیشابور و نقش آنان در تعمیق تشیع امامی»، به مهاجرت یک خاندان در درون خراسان پرداخته‌اند. در مقاله «تاریخ ورود سادات به افغانستان و نقش آنان در ترویج اسلام» نیز، غلامی دهقی و عابدی به‌اختصار سه عامل سفرهای علمی، سفرهای تفریحی، و فرار از جور حاکمان را به‌عنوان دلایل ورود مهاجران فهرست کرده‌اند. در یک مورد که به‌صورت خاص، ورود سادات موسوی به ایران و خراسان موضوع تحقیق قرار گرفته‌است، نویسندگان بیشتر بر اساس مطالب کتاب *مهاجران موسوی*، از جلیل عرفان‌منش، بر دو عامل ظلم و ستم خلفا به علویان و جریان ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام در علت‌یابی ورود سادات تأکید کرده‌اند (نک. واحدی‌فرد و گلی، ۱۰۱-۱۱۱).

در آن شریک هستند (خوش‌فر و دیگران، ۱۵۱). بیشتر مهاجرت‌های گذشته، به دو نوع اجباری یا اختیاری و فردی یا گروهی تقسیم‌پذیر است. اما امروزه با تشکیل دولت-کشورها و مزرهای بین‌المللی شناخته‌شده، انواع دیگری چون قانونی و غیرقانونی، و داخلی و بین‌المللی به گونه‌های مهاجرت افزوده شده‌است (وحیدی، ۱۵-۳۳؛ میرزایی، ۷۱-۷۷). برخی، تفاوت مهاجرت‌های گذشته و حال را با معیار و تکیه بر سادگی و پیچیدگی آنها تعریف کرده‌اند (نک. Djelti 2017).

عوامل و شرایطی را که سبب کوچ افراد، گروه‌ها، و اقوام می‌شود، می‌توان به سه دسته ویژگی‌های شخصی (سن، جنس، و شرایط خانوادگی)، وقایع طبیعی (خشک‌سالی، سیل، زلزله، و...)، و شرایط و رویدادهای اجتماعی و سیاسی تقسیم کرد. در توضیح و تبیین این عوامل، نظریه‌های مختلفی ارائه شده که نخستین آنها، نظریه جاذبه و دافعه^۱ است. بر اساس این نظریه، دو دسته عوامل برای پرداختن به چرایی مهاجرت بررسی می‌شوند: یکی عوامل دورکننده (دافعه)^۲ انسان‌ها از محل سکونت (مبدأ/خاستگاه) و دوم، عوامل رباینده (جاذبه)^۳ آنها به مکان جدید (کوچگاه/مقصد). نک. ارشاد، ۲۲؛ محرمی، ۶۹-۷۰). روانشتاین^۴، که نخستین نظریه‌پرداز این الگوی تبیینی به شمار می‌رود، قوانین بد و ظالمانه، مالیات سنگین، دافعه‌های اقلیمی، شرایط نامساعد، و اجبار را از عوامل دورکننده دانسته‌است (نک. King, 12). اُورت لی، عواملی چون کمبود شغل، نبود فرصت‌ها، خشک‌سالی، قحطی، فشارهای سیاسی، و جنگ را به‌عنوان عوامل دورکننده و فرصت‌های شغلی بیشتر، رفاه اجتماعی، احساس آزادی سیاسی و مذهبی، آموزش، بهداشت، امنیت، و صنعت را از عوامل جذب‌کننده برشمرده‌است (Lee, 47-54). برخی بر این نکته تأکید کرده‌اند که عوامل اقتصادی محرک مهمی در مهاجرت به شمار می‌رود، اما انگیزه‌ها و دلایل عقلانی بیشتری برای اقدام به مهاجرت لازم است (نک. حاج‌حسینی، ۳۸-۳۹).

نظریه محرومیت نسبی^۵ نیز بر عوامل اقتصادی تأکید دارد، ولی نقش مهاجر در آن،

1. pull-push theory
2. push factors
3. pull factors
4. Ravenstine
5. relative deprivation theory

پررنگ‌تر در نظر گرفته می‌شود. در این نظریه، مهاجرت امری تصادفی نیست، بلکه واکنشی به محرومیت‌هاست. زمانی که فرد یا جمعی نتواند به هدف‌های خود درون سازمان اجتماعی اش برسد و احساس کند این امکان در خارج از آن سازمان وجود دارد، اقدام به مهاجرت می‌کند (نک. Jennissen, 411-436).

در نظر کارکردگرایان^۱ متأثر از کارکردگرایی پارسونز، برای درک علت مهاجرت، باید به زمینه‌های ناهماهنگی بین فرد و نظام اقتصادی-اجتماعی توجه شود. در نظر این محققان، زمانی که تعادل یک جامعه یا نظام اجتماعی به هم بخورد، مهاجرت به عنصری برای برقراری تعادل تبدیل می‌شود. طرفداران این نظریه، برای تبیین مهاجرت، بیشتر به آثار آن بر ساخت اجتماعی مبدأ و مقصد و وضعیت مهاجران توجه نشان می‌دهند (لهسایی‌زاده، ۱۹۱-۲۰۰؛ حاج‌حسینی، ۴۶).

نظریه‌های دیگری نیز در تبیین مهاجرت مطرح شده که بیشتر ناظر بر وضع جوامع شهرنشین جدیدند^۲. به نظر می‌رسد برای تبیین مهاجرت‌های گذشته، ازجمله مهاجرت سادات، همچنان مدل جاذبه و دافعه، کارگشا باشد و این پژوهش نیز بر مبنای آن قرار دارد.

دسته‌بندی روایت‌ها و دیدگاه‌ها

به‌طور کلی در منابع و مآخذی که به این موضوع، گذرا یا تفصیلی، پرداخته‌اند، دو دیدگاه دیده می‌شود. اول، دیدگاهی که در تبیین تاریخ سیاسی اسلام و تشیع، بر روایت‌های موجود در تاریخ‌های عمومی، مقاتل، و کتاب‌های رجال و انساب تکیه داشته‌است. بر اساس این دیدگاه، آغاز مهاجرت سادات به ایران با آمدن یحیی بن زید به خراسان شروع شد و پس از وی، چهره‌های دیگری از طالبیان، ازجمله عبدالله بن معاویه، عبیدالله الاعرج، علی بن موسی الرضا، و ابوجعفر صوفی، بر اساس شرایط خاص سیاسی، وارد این دیار شدند (برای این روایت‌ها نک. اصفهانی، ۱۰۷، ۱۱۷؛ بلاذری،

1. functionalists

۲. ازجمله می‌توان به نظریه‌های اقتصاد دویخشی توسعه، نظریه سرمایه‌گذاری انسانی و هزینه و فایده، نظریه شبکه‌ای، و نظریه وابستگی اشاره کرد که هرکدام به نمونه‌ها و جنبه‌های خاصی از مهاجرت‌ها در عصر جدید پرداخته‌اند (حاج‌حسینی، ۴۱-۴۳).

انساب الاشراف، ۶۶/۲، ۲۶۲/۳؛ گردیزی، ۱۷۸-۱۷۹؛ یعقوبی، ۳۲۶/۲؛ طبری، ۵۳۷/۵، ۱۰۳/۶-۱۰۴؛ بخاری، ۶۱، ۷۰؛ مسعودی، ۲۴۶/۲-۲۴۷؛ مفید، ۲۵۹/۲. مهم‌ترین دلایلی که بر اساس این روایت‌ها برای تبیین جریان مهاجرت بیان شده‌است، عبارت‌اند از: (۱) فشارهای سیاسی و محدودیت‌های اجتماعی وارد بر آل ابی‌طالب، به‌ویژه علویان، در سرزمین مبدأ (حجاز و عراق)؛ (۲) نارضایتی‌های عمومی از خلافت اموی و عباسی در مناطق مختلف، به‌ویژه خراسان؛ (۳) گسترش تشیع سیاسی در خراسان؛ (۴) دوری مناطق مقصد از مبدأ مهاجرت‌ها و وجود پناهگاه‌های طبیعی در سرزمین‌های پذیرای ناراضیان؛ (۵) محبوبیت و پذیرش خاندان پیامبر در ایران، به‌ویژه خراسان، طبرستان، قم، و کاشان؛ (۶) رفاه و امنیت نسبی شهرهای ایران (برای این دیدگاه‌ها نک. جعفریان، ۲۸۵/۱-۲۸۶، ۳۶۲-۳۶۳؛ ترکمنی آذر، ۵۷؛ ناصری داوودی، ۶۲؛ بینش و دیگران، ۳۳؛ خضری، ۲۵۹/۲). در هر یک از این پژوهش‌ها، معمولاً به یک یا چند علت، به‌اختصار و بدون تفصیل و تحلیل، اشاره شده‌است. همچنین، چرایی تداوم مهاجرت‌ها و چگونگی ورود دسته‌جمعی سادات به آنها کمتر مورد توجه قرار گرفته‌است.

دیدگاه دوم، برگرفته از روایت‌های آمیخته با داستان‌های غیرواقعی منابع تاریخی متأخر، تذکره‌های مزارات، و منابع نسب‌شناختی نامعتبر است. بر اساس این روایت‌ها، عامل اصلی در مهاجرت دسته‌جمعی سادات به ایران، حضور علی بن موسی الرضا در خراسان بوده‌است (برای این روایت‌ها نک. کنز الانساب، ۸۰-۸۷، ۹۵-۹۷؛ آملی، ۸۲-۸۴؛ مرعشی، ۲۷۷-۲۷۸؛ آیتی، ۵۵-۵۷؛ جنگ‌نامه سیدجلال‌الدین، سراسر کتاب). این روایت‌ها نیز مورد استفاده نویسندگان و پژوهشگران در سال‌های اخیر قرار گرفته و بر مبنای آنها، راجع به مزارشناسی و مهاجرت سادات، گمانه‌زنی شده‌است (نک. عرفان منش، ۱۱۴-۱۱۷، ۱۳۲-۱۳۷؛ جعفری نوقاب، ۱۵۳-۱۵۴؛ واحدی‌فرد و گلی، ۱۰۱-۱۰۳). آثار نوشته‌شده با این رویکرد، اغلب تفصیلی، اما فاقد تحلیل تاریخی و استنادی هستند.

آغاز مهاجرت سادات به ایران و خراسان

عامل اصلی دافعه در مهاجرت سادات حجاز و عراق فشارهای سیاسی و محرومیت های اجتماعی بود (جعفریان، ۳۶۰/۱؛ خضری، ۲۵۹/۲-۲۶۰، ناصری، ۶۲). قیام‌های این

سادات برای رهایی از فشارها، از جمله قیام عاشورا یا قیام زید بن علی، همگی به شدت سرکوب شد. در نتیجه، دو گونه واکنش از علویان بروز یافت؛ یکی آنکه علویان امامیه، به علت مناسب نبودن شرایط، از فعالیت‌های سیاسی و نظامی کناره‌گیری کردند؛ و دیگر آنکه علویان زیدیه و اسماعیلیه با تشدید قیام‌ها، مبارزه را ادامه دادند. طرفداران دیدگاه دوم، پس از شکست قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ و قیام صاحب فخ در ۱۶۹، برای خروج از بن‌بست، مهاجرت کردند. به عبارت دیگر، امیدشان به موفقیت در سرزمین‌های مرکزی خلافت از بین رفت و به ناچار، راه مناطق دوردستی چون خراسان، طبرستان، مغرب، و یمن را در پیش گرفتند (نک. یعقوبی، تاریخ، ۴۰۵/۲؛ طبری، ۴۱۶/۶؛ قاضی نعمان، ۳۲۸/۳-۳۳۳).

نخستین این مهاجرت‌ها، آمدن یحیی بن زید به خراسان بود که پس از کشته شدن پدرش، مجبور به ترک عراق شد (طبری، ۵۰۵/۵-۵۰۷). انتخاب خراسان به عنوان نخستین مقصد مهاجرت، به سبب وجود شرایط مطلوب یا دست‌کم، تصور وجود آن بود. نخستین هدف یحیی و گروه کوچک یارانش، دور شدن از عراق و مرکز خلافت، دمشق، بود. خراسان این ویژگی‌ها را داشت و دوری و پهنای آن، موقعیت مناسبی برای حضور مخالفان سیاسی و عقیدتی امویان فراهم می‌کرد (ترکمنی آذر، ۲۹)، همان گونه که پیش از آن، مخالفان حجاج بن یوسف ثقفی هم، به خراسان، که «سرزمینی وسیع و پهن‌اور» بود، می‌گریختند (طبری، ۳۷۰/۶). البته این ویژگی تنها به خراسان اختصاص نداشت و سرزمین‌های دیگری مانند مغرب، اندلس، سیستان، و فرارود نیز دور از دسترس و نظارت مستقیم نیروهای حکومتی بودند.

نارضایتی‌های بومی عمومی از امویان، از دیگر دلایلی بود که در انتخاب خراسان توسط یحیی و یارانش، به عنوان سرزمین مناسب ادامه قیام، نقش داشت. در اوایل قرن دوم هجری، به علت توقف فتوح و کاهش غنایم، اختلاف‌های قبایل شمالی و جنوبی ساکن خراسان، ادامه سلطه دهقانان بر امور اقتصادی، ظلم‌های والیان منصوب خلیفه، و تبعیض‌ها نسبت به ایرانیان به عنوان موالی، نارضایتی از حکومت اموی را عمیق‌تر و زمینه‌های قیام و شورش را فراهم می‌کرد (شعبان، ۱۴۴-۱۵۱؛ بهرامیان و دیگران، ۱۹۰/۶). این شرایط نیز به خراسان منحصر نبود و کم و بیش در دیگر مناطق هم وجود

داشت (نک. حسن ابراهیم حسن، ۴۰۶-۴۳۶؛ خطیب، ۱۵۲-۲۷۷؛ شهیدی، ۲۱۷-۲۲۰). افزون بر دو عامل فوق، ویژگی دیگری در خراسان وجود داشت که سبب جذب مخالفان، به‌ویژه خاندان وابسته به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شد و آن، عبارت بود از جریان روزافزون دوستی و هواخواهی خاندان پیامبر در فضای عمومی خراسان که از مدت‌ها قبل، زمینه‌های آن فراهم شده بود. فتح کامل خراسان در اواخر خلافت عثمان (خلافت: ۲۳-۳۵) و کمی پیش از خلافت علی بن ابوطالب علیه السلام صورت گرفت (یعقوبی، *البلدان*، ۷۲؛ طبری، ۲۳۰/۵-۲۷۰؛ گردیزی، ۱۷۰). رفتار ابن‌هبیره مخزومی، خواهرزاده علی بن ابی‌طالب و داماد حضرت که حکومت خراسان به او واگذار شد، و «رسم‌های نیک» عبدالرحمن خزاعی، دومین حاکم منصوب علی علیه السلام، که «مرد خردمند پاک‌دین» بود (گردیزی، ۱۶۲-۱۶۳)، خاطره خوبی از حکومت علوی در دل مردم خراسان بر جای نهاد. خراسانیان، که بیش از دیگر مناطق ایران دلبسته شرایط قبل از اسلام بودند، عرب‌ها را، با این استدلال که «پیامبرشان درگذشت و قدرت او به دست دیگران، غیر از خاندانش، رسید»، گمراه می‌شمردند (*اخبار الدولة العباسية*، ۱۰۸). همچنین، استقرار برخی از قبایل یمنی با گرایش شیعی (ترکمنی آذر، ۵۰) و مهاجرت گروهی از شیعیان کوفه، به‌رهبری غالب، که در دوستی فرزندان فاطمه تعصب داشت و خلافت را حق علی و فرزندان او می‌دانست (طبری، ۵۰/۷)، گسترش علاقه به خاندان پیامبر را در خراسان به‌دنبال داشت.

با ظهور نشانه‌های زوال امویان، امکان بروز این علایق بیشتر شد و در نتیجه، واگذاری حکومت به یکی از اعضای خاندان پیامبر، به‌گفتمان اصلی ناراضیان در خراسان تبدیل شد (التون، ۳۰). شعار کلی و مبهم «الرضا من آل محمد»، که تبلور این خواست بود، از جانب عباسیان و دیگر مخالفان حکومت برای دعوت به قیام انتخاب شد. ابهام در این شعار، که عموم بنی‌هاشم را گزینه نخست صاحبان حق حکومت معرفی می‌کرد، سبب پذیرش آن نزد همه گروه‌های مخالف حکومت می‌شد (شعبان، ۱۶۵-۱۷۰). این فضای عمومی در هواخواهی از خاندان پیامبر، یا به تعبیر برخی محققان (نک. Madelung, 423)، شیعیان، که در قیام زید نیز بروز داشت (نک. اصفهانی، ۹۱-۹۲)، عامل اصلی انتخاب خراسان توسط نخستین مهاجران به شمار می‌رود.

(ترکمنی آذر، ۵۷). به نوشته یعقوبی (تاریخ، ۳۲۶/۲)، بعد از قتل زید، «شیعیان خراسان به جنبش آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهانشان بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستم‌هایی را که بر آل پیامبر کرده بودند، برای مردم بازمی‌گفتند تا شهری باقی نماند، مگر آنکه این خبر در آن آشکار شد و داعیان ظاهر شدند و خواب‌ها دیده شد و کتاب‌های پیشگویی بر سر زبان‌ها افتاد». بنا به همین‌ها بود که یاران اندک یحیی توانستند او را متقاعد کنند که مردم خراسان شیعیان وی هستند و صواب است به آن سو حرکت کند (طبری، ۱۸۹/۷). همین هواخواهان بودند که به سرعت به دعوت یحیی پاسخ گفتند و در نتیجه، او توانست مدتی مقابل نیروهای وابسته به حکومت مقاومت کند (اصفهانی، ۱۰۷؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ۲۶۲/۳؛ گردیزی، ۱۷۸-۱۷۹؛ یعقوبی، ۳۳۲/۲؛ طبری، ۵۳۷/۵؛ بخاری، ۶۱).

همین انگیزه در حرکت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب به سوی خراسان هم مؤثر بود. وی، که از سال ۱۲۷ دعوتش را آشکار کرده بود (طبری، ۵۹۹/۵)، با استفاده از اوضاع پریشان این دوره و عدم تسلط امویان بر قلمرو خود، نواحی گسترده‌ای از غرب و مرکز ایران را به تصرف درآورد (قاضی نعمان، ۳۲۱/۳-۳۲۲). باین حال، وی نتوانست در مقابل سپاه مروان مقاومت کند و با شنیدن موفقیت ابومسلم در خراسان، که به نام آل محمد دعوت می‌کرد، به این ناحیه گریخت (بلاذری، ۶۶/۲؛ مسعودی، ۲۴۶/۲-۲۴۷؛ اصفهانی، ۱۱۵-۱۱۶؛ ابوالحسن بیهقی، *لباب الانساب*، ۴۰۶/۱).

خلافت عباسیان و کاهش نفوذ تشیع سیاسی در خراسان

بنی عباس، به رغم آنکه دعوت خود را با شعار «الرضا من آل محمد» آغاز کردند و به پیروزی رسیدند، سیاست امویان را در قبال آل ابدی طالب، خاصه علویان، با شدت بیشتری ادامه دادند. ابوجعفر منصور، خطاب به این سادات می‌گفت: «می‌خواهم سیادت و آقایی شما را در هم شکنم و وحشتی در دل‌هایتان افکنم، نخل‌هایتان را از بیخ قطع کنم و شما را در بالای کوه‌ها پراکنده سازم تا دیگر احدی، نه از اهل حجاز و نه از اهل عراق، با شما تماس نگیرد» (اصفهانی، ۲۳۵). در نتیجه، علویان و عباسیان، که قبل از آن در مبارزه با امویان هدف مشترک داشتند، وارد رقابت و منازعه‌ای طولانی با هم شدند

(Madelung, 423). از سوی دیگر، بخشی از غیرعلویان نیز، که انحصار قدرت بنی عباس و سیاست‌های آنها را بر نمی‌تافتند، به انگیزه طرفداری از علویان، به قیام و مبارزه دست زدند. از جمله خالدیه، با این باور که امامت بعد از درگذشت ابراهیم امام، می‌بایست به خاندان علی بن ابی طالب باز می‌رسید، در نیشابور شورش کردند (اخبار الدولة العباسية، ۴۰۳؛ التون، ۸۸). همچنین شریک بن شیخ المهری، که در ۱۳۲ در فرغانه علیه ابومسلم شورش کرد، مردم را به آل ابی طالب فرامی‌خواند (گردیزی، ۱۸۳). حتی در روستاهایی از خراسان، مردم پیرو علویان شده و با آنها در حجاز و عراق مکاتبه کرده و اموالشان را هدیه می‌فرستادند (طبری، ۵۱۹/۷). در این دوره، دعوت به علویان، اتهامی بود که می‌توانست به دستگیری و اعدام منتهی شود، چنان‌که گروهی از فرماندهان لشکری خراسان در ۱۴۰، به همین اتهام دستگیر شدند (نک. ابن اثیر، ۴۹۸/۵).

این فضا سبب شد که عباسیان، تا حد ممکن، اجازه حضور و فعالیت به چهره‌های علوی در خراسان ندهند و به شدت با آنان برخورد کنند. سرنوشت غم‌انگیز عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام، شاهدهی بر این مدعا است. وی، به سبب اجتناب از بیعت با محمد نفس زکیه، مورد لطف سفاح قرار گرفت (علوی عمری، ۳۹۷) و همراه هیئتی به خراسان فرستاده شد تا با ابومسلم دیدار کند. هنگام ورود این گروه سی نفره به سرپرستی ابوجعفر (منصور)، سلیمان بن کثیر خزاعی نارضایتی نیروهای داعی خراسان را از آل عباس به عبیدالله الاعرج گزارش کرد و به او پیشنهاد داد تا بیعت را بپذیرد. عبیدالله هم، از ترس اینکه مبادا دسیسه‌ای در کار باشد، موضوع را با ابومسلم در میان گذاشت. با وجود این، همچون خود سلیمان، به قتل رسید (طبری، ۱۰۳/۶-۱۰۴) یا به روایتی دیگر، از نیشابور تبعید شد و به مرگ طبیعی درگذشت (اصفهانی، ۱۱۷؛ بخاری، ۷۰). هرچند در گفتار و رفتار عبیدالله، هیچ نشانه‌ای از مخالفت یا قصد اقدامی سیاسی گزارش نشده است، حضور او در خراسان، مخالفان بنی عباس را امیدوار کرد که با روی آوردن به یک علوی، بتوانند اهداف خود را پیش ببرند. اینکه توجه بیش از حد مردم خراسان به عبیدالله سبب بدبینی ابومسلم شد نیز، ناظر به همین مسئله است. روایت دفن پنهانی وی در مرو (ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب، ۴۰۶/۱) هم نشان می‌دهد که ابومسلم سعی داشته خبر ورود و مرگ وی را پوشیده نگه

دارد تا از شورش خراسانیان جلوگیری کند.

در سال‌های بعد هم، که خلفای مقتدرتر عباسی با فرستادن والیان معتمد خود خراسان را مستقیم زیر نظر داشتند، همین رویه پیگیری شد. در نتیجه، علویانی که همچنان به طرفداری خراسانیان امیدوار بودند، موفقیتی در این ناحیه به دست نیاوردند. عبدالله الاشر، فرزند محمد نفس زکیه، که به نمایندگی از پدرش به خراسان وارد شد، موفقیتی در جذب خراسانیان کسب نکرد (گردیزی، ۱۲۴-۱۲۵). همچنین یحیی بن عبدالله حسنی، که مدتی در خراسان فعالیت داشت و طرفدارانی هم به دست آورد، به دستور هارون الرشید، تحت تعقیب حاکم خراسان قرار گرفت و مجبور شد به خاقان ترک پناهنده شود (حسنی، ۵۶-۵۷). افزون بر همه اینها، با سیاست‌هایی که خلفای عباسی برای مهار تشیع سیاسی در پیش گرفتند و به دلیل گرایش آنها به تسنن، نفوذ سیاسی شیعه در خراسان به شدت کاهش یافت (Madelung, 425) و در نتیجه، امید به موفقیت در آنجا برای علویانی که همچنان دنبال اهداف سیاسی بودند، از بین رفت. به عبارت دیگر، ظرفیت خاص خراسان برای جذب خاندان پیامبر، که در اواخر عصر امویان فزونی یافته بود، در دوره نخست خلافت عباسیان، به شدت کم شد. بنابراین، برای حدود ۷۰ سال از قتل عبدالله الاعرج (در ۱۳۲) تا زمان حضور علی بن موسی الرضا و دیگر علویان در اوایل قرن سوم، چهره برجسته‌ای از علویان که فعالیت چشمگیری داشته باشد، در خراسان حضور نیافت.

حضور امام رضا (ع) و تأثیر آن بر روند ورود سادات

حضور علی بن موسی الرضا (ع) در خراسان در جریان ولایت‌عهدی (۲۰۱-۲۰۳) بر جریان ورود یا انتقال سادات به ایران و خراسان تأثیرگذار بود، ولی در میزان و چگونگی آن، واقعیت و غیرواقعیت به هم آمیخته است. بر اساس منابع تاریخی و رجالی معتبر و متقدم، در کاروان حامل حضرت یا همزمان با حضور ایشان در مرو، تعدادی از طالبیان به خراسان کوچانده شدند. این افراد، رهبران قیام‌ها یا مخالفانی بودند که دستگیر و به نزد خلیفه در خراسان فرستاده شدند. قاضی نعمان (۲۸۳-۳۶۳) از محمد بن جعفر^۱، علی بن حسن بن زید بن حسن، اسماعیل بن

۱. محمد بن جعفر صادق، معروف به دیباج، که در مکه قیام کرد و همراه با دیگر قیام‌کنندگان علوی (اصفهانی، ۳۵۹-۳۵۸) یا همراه علی بن موسی الرضا، راهی خراسان شد (ابن بابویه، ۱۵۹/۲).

موسی^۱، و ابن ارقط^۲ در کاروان امام یاد کرده است (قاضی نعمان، ۳/۳۳۹). همچنین در شرح مراسم ولایت‌عهدی در مرو، شمار دیگری از طالبیان حاضر معرفی شده‌اند (همان، ۳/۳۳۹-۳۴۳). در منابع رجالی، از یکی از علویان از نسل محمد بن عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن زین‌العابدین، مشهور به جَوانی^۳، به عنوان همراه امام رضا^{علیه السلام} در خراسان یاد شده است (نک. طوسی، ۷۹۵/۲؛ عاملی، ۳۶۳). همان‌گونه که شیخ مفید و دیگر رجال‌شناسان شیعه یادآور شده‌اند، مأمون تعدادی از آل ابی‌طالب را از مدینه فراخواند که یکی از آنها، علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} بود (مفید، ۲/۲۵۹؛ طبرسی، ۷۲/۲). حتی اگر همه علویان قیام‌کننده در آن دوره هم به خراسان آمده باشند، تعداد زیادی را شامل نمی‌شوند.

باوجوداین، در برخی از منابع، که اعتبار اسنادی چندانی ندارند، روایت‌های داستان‌گونه‌ای وجود دارند که ورود شمار زیادی از سادات را به این ماجرا مرتبط کرده‌اند. مطابق با این گزارش‌ها، امام رضا^{علیه السلام} بعد از استقرار در مرو، به مدینه نامه نوشت و برادران و عموزادگانش را نزد خود دعوت کرد، یا آنکه آنها به تشخیص خود، به سوی خراسان حرکت کردند. از اینجا به بعد، روایت‌ها چندگونه‌اند؛ در یک روایت، گروهی بزرگ از سادات، که تعداد آنها به بیش از ۱۲ هزار نفر می‌رسید، به فرماندهی ابراهیم بن موسی الکاظم^{علیه السلام} به ناحیه ری رسیدند و در این منطقه، با نیروهای خلیفه درگیر، و بسیاری از آنان کشته شدند (کنز الانساب، ۸۰-۸۱). در روایتی دیگر، گروهی در حدود هفتصد نفر، به سرپرستی احمد بن موسی الکاظم^{علیه السلام} از جنوب وارد و در شیراز، با حاکم منطقه درگیر شدند و بسیاری از ایشان به شهادت رسیدند (همان، ۹۵-۹۷). بنا بر تواریخ محلی طبرستان، گروهی از سادات با شنیدن خبر شهادت امام، در حوالی ری و قومس به کوهستان‌ها پناه بردند، که برخی از آنان شهید شدند و برخی دیگر همچنان تا قیام حسن بن زید، متواری بودند (نک. آملی، ۸۰-۸۱؛ مرعشی، ۲۷۸).

۱. اسماعیل بن موسی الکاظم، از راویان حدیث شیعه، که در قیام ابوالسرایا شرکت داشت و به حکومت فارس فرستاده شد (مروزی، ۱۵).

۲. اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن زین‌العابدین، مشهور به ابن ارقط، در قیام ابوالسرایا شرکت داشت (علوی عمری، ۳۴۰؛ ابن عنبه، ۳۱۰). همچنین پسرش، محمد بن اسماعیل نیز، که از وی جزء شرکت‌کنندگان در قیام ابوالسرایا نام برده‌اند، به حکومت مدائن منصوب شد (اصفهانی، ۳۵۷، ۳۶۰).

۳. منسوب به روستای جَوانی، نزدیک مدینه (علوی عمری، ۳۹۸).

در برخی از روایت‌های دیگر، این جنگ‌وگریزها، در مسیر برگشت از مرو و بعد از شهادت امام رضا علیه السلام، رخ داده‌است (آیتی، ۵۵-۵۷).

در روایت‌های یادشده، که در منابع متقدم تاریخ و انساب اهل تشیع و تسنن وجود دارند، نام‌ها و رویدادهای تاریخی به صورت مغشوش در هم آمیخته شده‌اند. برای نمونه، در روایتی چنین آمده که زید بن موسی الکاظم و برادرش، محمد، پس از شهادت امام رضا، همراه طرفداران خود در طُرُق^۱ قیام کرده و پس از درگیری‌هایی با نیروهای حکومتی، به کوه‌های ترشیز (کاشمر) و از آنجا به گناباد رفته‌اند. محمد در کاخک گناباد کشته شده و زید به آفریز قاین رفته و همانجا کشته و به خاک سپرده شده‌است. بنا بر این داستان، اباضلت هروی، از یاران نزدیک امام نیز، در آغاز قیام کشته می‌شود و حاکم قاین، که در آن زمان، معتصم، برادر مأمون، بوده، بعد از به حکومت رسیدن، از کرده خود پشیمان شده و به جبران آن، بارگاهی بر قبر زید ساخته‌است (نک. آیتی، همان‌جا). این در حالی است که طبق شواهد تاریخی، اباضلت هروی تا سال‌ها بعد از شهادت امام رضا علیه السلام زنده بوده و در ۲۳۶ درگذشته‌است (نک. حسینی و دیگران، ۱۵-۶۸، ۲۵۱). محمد بن موسی الکاظم علیه السلام نیز به خراسان وارد نشده و معتصم عباسی، هیچ‌گاه در خراسان یا قاین حکومت نداشته و از قتل علویان هم ابراز پشیمانی نکرده‌است. همین روایت‌های غیرمستند در برخی از کتاب‌هایی که سال‌های اخیر درباره‌ی امام‌زادگان یا تاریخ تشیع نوشته شده، با حذف و اضافه‌هایی بازتاب یافته و حتی مبنا و اساس کار قرار گرفته‌اند (نک. مجدالاشراف، ۲۱؛ جعفریان، ۳۶۴/۱؛ جعفری نوقاب، ۱۵۴، عرفان‌منش، ۱۰۹-۱۴۰)^۲.

به نظر می‌رسد ریشه و سرچشمه شکل‌گیری این روایت‌ها را باید در رویدادهای مربوط به قیام علویان طبرستان جست‌وجو کرد. در آستانه این رویداد در نیمه قرن سوم

۱. طُرُق نام دو محل در استان خراسان است؛ یکی، روستایی کوهستانی در بخش کوهسرخ کاشمر و دیگری، شهری در حاشیه جنوب شرقی شهر مشهد که در این روایت منظور، همین محل دوم است.

۲. برای نمونه، در کتاب *پرحجم مهاجران موسوی*، با استفاده از همین روایت‌ها و ترکیب آنها با داده‌های اندک موجود در منابع تاریخی و رجال معتبر، گزارشی مغشوش ارائه شده‌است که خواننده را در تشخیص روایت درست دچار سردرگمی فراوان می‌کند (نک. عرفان‌منش، ۱۰۹-۱۴۰). شگفت این‌که همین روایت‌های غیرمستند، مبنای مقالاتی در این موضوع هم قرار گرفته‌است (نک. واحدی‌فرد، ۱۰۱-۱۰۳).

هجری، گروهی از علویان، که سران آنها همه از سادات حسینی بودند^۱، «برای معاش» از مدینه خارج شدند. آنها در نواحی قم، ری، و قزوین با نیروهای حکومتی درگیر شدند که تعدادی از آنها کشته شدند و باقی به حسن بن زید داعی پیوستند (اشعری قمی، ۶۴۱-۶۴۲). در منابع متعدد تاریخی و نسب‌شناختی، به قیام یا حکومت برخی از این افراد در منطقه ری و قزوین، هم‌زمان و در ارتباط با قیام علویان طبرستان، اشاره شده است (طبری، ۴۳۳/۷؛ علوی عمری، ۴۷؛ مسعودی، ۵۵۸/۲؛ ابن جوزی، ۴۹/۱۲). ابن اسفندیار نیز، که کتاب خود را در ۶۱۳ و قبل از تألیف تاریخ رویان آملی و تاریخ طبرستان مرعشی نوشته، شروع مهاجرت سادات را از دوره متوکل (خلافت: ۲۳۲-۲۴۷) دانسته است. به نوشته وی، سادات برای در امان ماندن از آزار حکومت، متواری و پنهان شدند و با کاهش فشارها، از مخفیگاه‌ها بیرون آمدند و به نواحی دوردست، از جمله طبرستان، مهاجرت کردند (ابن اسفندیار، ۲۲۶-۲۲۸). جزئیات نوشته وی از سرگذشت و مسیری که این گروه طی کردند، با عناصر روایتی که اولیاءالله آملی و دیگر مورخان طبرستانی آورده‌اند، همسانی زیادی دارد. در نتیجه، می‌توان گفت که در سده‌های هشتم و نهم، که گرایش‌های شیعی امامی در ایران رشد کرد، نویسندگان شیعه سعی کردند سرمنشأ ورود دسته‌جمعی سادات را به جای قیام علویان، که رنگ زیدی داشت، به سفر امام رضا علیه السلام پیوند دهند^۲.

تداوم مهاجرت و استقرار سادات

مرحله نخست مهاجرت سادات به ایران، از جمله خراسان، تا اواخر قرن سوم ادامه یافت. در این مدت، چهره‌هایی از آل ابی‌طالب، به‌ویژه علویان، تحت شرایط سیاسی و به دنبال اهداف سیاسی، برای مبارزه یا پناهجویی، به سرزمین‌های دوردست خراسان و دیلم وارد شدند. آخرین چهره شاخصی که با این انگیزه‌ها وارد خراسان شد، ابوجعفر

۱. این افراد عبارت بودند از محمد بن علی الخزری بن حسن الافطس، احمد بن عیسی الشیخ بن علی بن حسین الاصغر، حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر، حسین (حسن) کوکبی بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن محمد الارقط بن عبدالله الباهر، و محمد بن احمد اعرابی بن محمد بن حسن بن علی بن عمرالاشرف.

۲. این نظر در حد گمان است و اثبات آن نیازمند تحقیق بیشتر و دقیق‌تر در متون این دوره و پس از آن است.



محمد صوفی، از نسل عمر الاشرف بن زین‌العابدین^۱ بود. وی که در کوفه زاهدانه می‌زیست و با جارودیه^۲ ارتباط داشت (اصفهانی، ۳۸۴)، با شروع خلافت معتصم (در ۲۱۸) بر جان خویش بیمناک شد و آنجا را ترک کرد (مسعودی، ۴۶۵/۲). زهدورزی همراه با اعتراض به سیاست‌های ناعادلانه حکومت (زرین‌کوب، ۲۸-۳۴) و طرفداری از روش زیدیه و علوی بودن او، عواملی بودند که به‌طور مداوم خلافت عباسی را به چالش می‌کشید. حرکت وی سوی خراسان در این زمان، که طاهریان در آن در اوج قدرت بودند و هرگونه حرکت ضدخلافت را سرکوب می‌کردند، قابل‌تأمل است. درواقع، می‌بایست عاملی قوی و اطمینان‌بخش ابوجعفر را به این ناحیه کشانده باشد. این عامل، دعوت خراسانیان از او بود؛ گروهی از حاجیان خراسانی در موسم حج، او را ملاقات و اعلام کردند که او به امامت «از همه سزوارتر» است و با او بیعت کردند (ابن اثیر، ۴۰۳/۶). چندی بعد، ابوجعفر راهی خراسان شد یا به آنجا گریخت (طبری، ۷/۹). ورود او به یکی از رساتیق مرو، که همه ساکنانش شیعه بودند، نشان از برنامه ریزی قبلی او برای قیام دارد و انتخاب شعار «الرضا من آل محمد»، گویای وجود فضای دوستی با خاندان پیامبر در این نواحی بوده‌است. وی پس از مدتی، آنجا را ترک کرد و به طالقان رفت که در آن، بسیاری دعوتش را پذیرفتند. به کمک همین طرفداران، وی در دو نوبت سپاه اعزامی عبدالله بن طاهر را شکست داد، اما درنهایت دستگیر شد (نک. اصفهانی، ۳۸۵-۳۸۶). وجود طرفداران فراوان ابوجعفر در خراسان و نواحی اطراف، سبب شد که امیر طاهری سه ماه او را در نیشابور زندانی و سپس، با تدابیر شدید امنیتی، به نزد خلیفه روانه کند (همان، ۳۸۸-۳۸۹؛ یعقوبی، ۴۷۲/۲؛ گردیزی، ۱۳۶؛ بخاری، ۵۶). به‌رغم گستره وسیع مناطق درگیر قیام و عمق طرفداری مردمی از آن، اقتدار طاهریان در این دوره اجازه تداوم آن را نداد. به‌عبارت‌دیگر، وجود حکومتی

۱. ابوجعفر، محمد بن قاسم بن علی‌الاصغر بن عمر الاشرف بن زین‌العابدین، که به‌دلیل پوشیدن لباس پشمین، به صوفی ملقب شد (الشجرة المباركة، ۱۲۱).

۲. جارودیه پیروان ابوجارود، زیاد بن منذر بودند که قائل به برتری علی در خلافت و کفر مخالفان وی بود. از نظر آنها، پس از علی، حسن و حسین علیهما السلام و پس از آنان، هر یک از فرزندان ایشان که به شمشیر قیام کند، امام خواهد بود. طرفداران همین دیدگاه بودند که در قیام زید بن علی شرکت کردند و دیگر فرقه‌های زیدیه از آنها شکل گرفت.

مقتدر و وفادار به خلافت در نیمه نخست سده سوم، مانع بزرگی در مسیر مهاجرت، فعالیت، و استقرار علویان در خراسان بود. با این حال، با تضعیف طاهریان و توفیق قیام علویان طبرستان، شرایطی پیش آمد که امرای طاهری، خود پذیرای بخشی از علویان شدند.

تشکیل حکومت شیعی در طبرستان، انگیزه و عامل مهاجرت بسیاری از سادات برای بهره‌برداری از امتیازهای سیاسی و اجتماعی آن شد (نک. ابن اسفندیار، ۲۴۲/۱). بزرگ‌ترین مهاجرت دسته‌جمعی سادات به ایران در این دوره صورت گرفت. بخشی از این سادات در طبرستان ساکن شدند و بخشی هم تحت شرایط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی مختلف به نواحی هم‌جوار کشانده شدند. این گروه‌ها، دو گونه بودند؛ دسته‌ای که در جنگ‌ها کشته یا دستگیر شدند (نک. اصفهانی، ۴۲۱-۴۲۲؛ علوی عمری، ۳۴۷، ۳۴۹؛ طبری، ۴۳۳/۷، ۱۷/۸؛ مسعودی، ۵۵۸/۲؛ ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب، ۴۲۵/۱)؛ و دسته‌ای که با حکومتگران علوی دچار اختلاف شدند و به خراسان و دیگر مناطق مهاجرت کردند. آنها از چهره‌های برجسته علوی بودند که برخی داعیه امامت و ریاست داشتند و بالمآل، حضور آنها موجب اختلاف و کشمکش سیاسی در طبرستان شد. برخی از این افراد، در منازعه‌ها به دست یا دستور داعی به قتل رسیدند (ابن اسفندیار، ۲۴۹/۱؛ مرعشی، ۲۹۳؛ بخاری، ۲۷؛ اصفهانی، ۴۵۵). برخی دیگر، برای در امان ماندن از خطر احتمالی یا به علت ناکامی در نیل به اهدافی که برای آن مهاجرت کرده بودند، از طبرستان خارج شدند و به مناطق هم‌جوار کوچ کردند. یکی از مقاصد آنها خراسان بود که شرایط نسبتاً مناسب و مساعدی داشت. اختلاف سیاسی و مذهبی حاکمان خراسان با حکومتگران علوی سبب شد که مخالفان هر یک از طرف‌ها، به دشمن پناهنده شوند. بنابراین، تعدادی از علویانی که رقیب داعیان بودند، به خراسان رهسپار شدند و با حمایت حکومت‌های این دیار، در آنجا سکنی گزیدند.

از جمله علویانی که در اثر اختلاف با داعیان، از طبرستان به خراسان مهاجرت کرد، ابوجعفر احمد زبارة^۱ بود. بنا به روایتی، وی به دعوت زیدیه طبرستان روانه این ناحیه

۱. ابوجعفر بن محمدالاکبر بن عبدالله مفقود بن حسن مکفوف بن حسن افطس بن علی الاصغر بن علی زین العابدین، ملقب به زبارة (سمعانی، الانساب، ۱۲۸/۳؛ ابن عنبه، ۴۲۴).

شده بود، ولی در آنجا بر جان خود بیمناک شد و به آوۀ مهاجرت کرد و سپس راهی نیشابور گردید (ابوالحسن بیهقی، *لباب الانساب*، ۴۹۴/۲؛ همو، *تاریخ بیهقی*، ۲۵۴؛ ابن طباطبا، ۳۳۸). امرای طاهری، برای مقابله با داعی، سعی کردند از ابوجعفر زبارة، به عنوان رقیب وی، حمایت کنند. پیوند خانوادگی دو خاندان طاهری و زبارة در طی چند نسل (نک. مروزی، ۸۱؛ ابن عنبه، ۴۲۵)، گویای این مسئله است. خاندان زبارة، که از فرزندان او شکل گرفت، موقعیت اجتماعی، علمی و اقتصادی برجسته‌ای در خراسان به دست آورد (Bernheimer, 44). آنها نخستین نقبای نیشابور بودند که مقام نقیب‌النقبایی خراسان را به خود اختصاص دادند (ابوالحسن بیهقی، *لباب الانساب*، ۴۹۸/۲). درواقع، با حضور آنها و دیگر افرادی که در این مرحله وارد نیشابور و دیگر شهرها شدند^۱، دورۀ شکل‌گیری و استقرار خاندان‌های علوی در خراسان شروع شد.

افزون‌براین، رونق اقتصادی، امنیت نسبی، و رفاه اجتماعی خراسان از قرن سوم به بعد (نک. *حدود العالم*، ۲۹۳-۲۹۴، ۳۰۷-۳۱۱؛ راوندی، ۱۷۱؛ ابن اثیر، ۲۲۲/۱۱، ۲۲۷؛ همدانی، ۴۲۱/۱-۴۲۲)، نیز تداوم مهاجرت‌ها و استقرار سادات در شهرهای را خراسان به دنبال داشت. در این مرحله، علویان به‌صورت اختیاری و اغلب خانوادگی، مستمراً وارد خراسان شدند و با استقرار در شهرها و تشکیل خاندان‌ها، جزئی از نظام اجتماعی آن شدند (دربارۀ این مهاجران نک. ابن طباطبا، ۳۲۲؛ عبیدلی، ۲۸۶؛ مروزی، ۱۹، ۹۷؛ ابن عساکر، ۲۲۹/۱۷؛ ابن بابویه رازی، ۶۲؛ صفدی، ۶۷/۹؛ *الشجرة المباركة*، ۹۴-۹۵؛ ابوالحسن بیهقی، *لباب الانساب*، ۵۷۴/۲). با افزایش جمعیت و بهبود موقعیت سادات، در هر شهر نهاد نقابت ایجاد شد (نک. ابوالحسن بیهقی، همان، ۴۹۶/۲-۴۹۹، ۵۲۶؛

۱. ازجمله مشهورترین آنها ابوعبدالله حسین بن داوود حسنی، از نسل محمد بطحانی، بود. جدّ وی، ابوتراب علی بن عیسی بن محمد بطحانی، همراه برادران و فرزندان به طبرستان مهاجرت کرد (علوی عمری، ۲۰۷-۲۰۸). پسرش، ابوعلی داوود، در حکومت داعی دوم (۲۷۰-۲۸۷)، فرماندهی سپاه و زندانبانی را بر عهده داشت (ابن طباطبا، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۹۵؛ ابوالحسن بیهقی، *لباب الانساب*، ۶۰۲/۲). ابوعبدالله حسین بن داوود (د. ۳۵۵) نیز در نیشابور ساکن شد و از نسل وی، خاندانی معتبر و صاحب‌نفوذ شکل گرفت (همان، ۶۰۳/۲، ۷۱۳؛ همو، *تاریخ بیهقی*، ۵۶؛ ابن طباطبا، ۳۳۵؛ عبدالغافر فارسی، ۳۴۱). یکی دیگر از این افراد، ابوعبدالله جعفر، معروف به ابن‌جده حسینی، از نسل محمد بن زید شهید بود. وی در حکومت علویان، امامت نماز جماعت را برعهده داشت (عبیدلی، ۲۲۱) و پس از مهاجرت، در شهر هرات ساکن شد و نسل وی خاندانی معتبر و صاحب نقابت در این شهر بود (*الشجرة المباركة*، ۱۴۱؛ مروزی، ۵۲).

ابن عنبه، ۴۲۵؛ عبدالغافر فارسی، ۳۴۲؛ الشجرة المباركة، ۳۹-۴۰، ۱۵۲؛ کاظم بیگی، ۵۹-۶۰). نقبا برای حضور و حفظ جایگاه سادات در شهرهایی که اکثریت ساکنانشان بر مذهب سنت بودند، کمتر وارد منازعات مذهبی می‌شدند و گرایش‌های خاص شیعی بروز نمی‌دادند و با برقراری پیوند با خاندان‌های صاحب‌نفوذ مذهبی، حمایت آنها را جلب می‌کردند (برای نمونه نک. ابوالحسن بیهقی، تاریخ بیهق، ۷۷، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۳-۱۱۴؛ همو، لباب الانساب، ۶۰۶، ۶۰۹؛ مروزی، ۱۲۸؛ عبدالغافر فارسی، ۷۲؛ Bulliet, 234). توصیف‌های «مرضی الطریقه» شرکت در نماز جمعه و جماعات، «مخالطاً لأهل الحديث»، و تعبیری از این دست از بزرگان علوی (واعظ بلخی، ۳۵۷-۳۵۸؛ سمعانی، التحبیر، ۲۹۵/۱، ۶۵/۲-۶۶؛ عبدالغافر فارسی، ۶۳۴)، همگی اشاره به همین تلاش دارد.

همچنین گسترش کانون‌های تشیع در خراسان، عامل دیگری بود که در تداوم مهاجرت سادات به آنجا نقش داشت. مهم‌ترین کانون رشد تشیع در خراسان، مشهد رضوی بود و نخستین ساکنان پیرامون بقعه شریف، از شیعیان، به‌ویژه سادات، بودند (نک. ابن اثیر، ۵۲۲/۱۰). از اوایل قرن پنجم، که با ساخت‌وسازهایی در حرم و اطراف آن، امکان سکونت جمعیت بیشتر فراهم شد (ابوالفضل بیهقی، ۵۳۱-۵۳۲؛ ابن اثیر، ۵۲۳/۱۰)، خانواده‌هایی از سادات موسوی و رضوی در این محل ساکن شدند. آنها بیشتر از مناطق شیعه‌نشین قم، طبرستان، و عراق به این ناحیه مهاجرت کردند و توانستند تصدی نهادهای نقابت و ریاست را به دست آورند (علوی عمری، ۳۰۱، ۳۱۱؛ عبیدلی، ۱۶۹؛ ابن طباطبا، ۲۲۱؛ ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب، ۵۹۵/۲، ۷۰۶؛ عتبی، ۲۶۲-۲۶۴؛ اشعری قمی، ۵۹۲-۵۹۳).

نتیجه

جابه‌جایی، ورود، جایابی، و استقرار سادات علوی در مناطق مختلف، ازجمله ایران و خراسان، روندی مستمر، گسترده، و همراه با نوسان بوده است. شروع فرایند این مهاجرت‌ها از نیمه اول قرن دوم هجری و به‌تأثیر شرایط سیاسی، با اهدافی چون قیام یا گریز از فشارهای حکومت مرکزی، بود. مهم‌ترین دلایل مهاجرت سادات به خراسان، دوری از مرکز خلافت، وجود زمینه‌های نارضایتی از خلافت در خراسان، و تسلط

فضای هواخواهی از خاندان پیامبر و علایق شیعی در میان مردمان این ناحیه بود. تحت این شرایط و در مرحله اول ورود، که تا اواخر قرن سوم ادامه یافت، چهره‌هایی انقلابی و مخالف خلافت از طالبیان به خراسان وارد شدند. در اواخر قرن سوم، قیام و حکومت علویان در خراسان سبب مهاجرت‌های دسته‌جمعی سادات به ایران شد که شماری از آنها تحت تأثیر عوامل سیاسی یا اقتصادی، به خراسان وارد شدند. همچنین رونق اقتصادی، امنیت و رفاه نسبی، و در اغلب دوره‌ها، رواداری مذهبی موجود در خراسان، زمینه تداوم مهاجرت سادات و استقرار آنها را در شهرها فراهم کرد. روایت‌ها و دیدگاه‌هایی که ورود شمار زیادی از سادات به ایران را تحت تأثیر حضور امام رضا (ع) در خراسان و و در جریان آن می‌داند، اعتبار سندی و تاریخی ندارند. بالاین‌حال، وجود بقعه شریف رضوی و شکل‌گیری شهر مشهد، از عوامل جذب سادات به این دیار بوده است.

منابع

- آملی، اولیاءالله، *تاریخ رویان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.
- آیتی، محمدحسین، *بهارستان، در تاریخ و تراجم رجال قائن و قهستان*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱ش.
- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد، *تاریخ طبرستان*، چاپ عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور، بی تا.
- ابن بابویه رازی، منتجب الدین، *الفهرست*، چاپ سیدجلال الدین محدث ارموی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۶۶ش.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
- ابن طباطبا، ابراهیم، *منتقلة الطالبیة*، چاپ سیدمحمد مهدی سیدحسن خراسان، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۸.
- *اخبار الدولة العباسیة*، چاپ عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی، *تاریخ مدینة دمشق*، چاپ علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵.
- ابن عنبه، احمد، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، چاپ سیدمهدی رجایی، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۳۸۳ش.
- ابوالحسن بیهقی، *تاریخ بیهقی*، چاپ احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، بی تا.
- همو، *لباب الانساب و الالقاب و الاعتقاب*، چاپ سیدمهدی رجایی، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۱۰.
- ابوالفضل بیهقی، *تاریخ بیهقی*، چاپ علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶ش.

- ارشاد، فرهنگ، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ش.
- اشعری قمی، حسن، تاریخ قم، ترجمه تاج‌الدین حسن قمی، چاپ محمدرضا انصاری، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۸۵ش.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، نجف اشرف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵.
- التون، دانیل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- الهی‌زاده، محمدحسن و راضیه سیروسی، «علویان خراسان و روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی آنان طی قرن چهارم تا ششم»، شیعه‌شناسی، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۱ش.
- بخاری، ابونصر سهل، سُر السلسله العلویة، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۱.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، چاپ محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۴.
- ترکمنی آذر، پروین، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران، تهران، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۳ش.
- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا پایان قرن نهم، تهران، نشر علم، ۱۳۹۵ش.
- جعفری نوقاب، رضا، سادات حسینی از خلافت عباسیان تا عصر امام رضا (علیه السلام)، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۴ش.
- جنگ‌نامه سیدجلال‌الدین اشرف، چاپ محمد روشن، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶ش.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، با مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی و ترجمه میرحسین‌شاه، چاپ مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲ش.
- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲ش.

- حسنی، ابوالعباس، المصابیح، در اخبار ائمة زیدیه، چاپ ویلفرد مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م.
- حسینی، سیدحسن، اسماعیل رضایی برجکی، و محمدحسن پاکدامن، اباصلت هروی، راوی آفتاب، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۰ش.
- خطیب، عبدالله المهدی، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران، رسالت قلم، ۱۳۷۸ش.
- خضری، سیداحمد (زیر نظر)، تاریخ تشیع، تهران، سمت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش.
- خوش‌فر، غلام‌رضا و دیگران، «مطالعه جریان‌های مهاجرتی و عوامل مؤثر بر آن در استان مازندران»، فصل‌نامه مطالعات اجتماعی-فرهنگی، دوره اول، شماره ۴، بهار ۱۳۹۲ش.
- راوندی، محمد بن علی، راحة الصدور و رواية السرور در تاریخ آل سلجوق، چاپ محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۳ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ش.
- سمعانی، عبدالکریم، التحبیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
- همو، الانساب، چاپ عبدالله عمر البارودی، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۸.
- الشجرة المباركة فی انساب الطالبیة، منسوب به فخر رازی، چاپ سیدمهدی رجایی، قم، کتاب‌خانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۹.
- شعبان، م. ا.، فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان، ترجمه پروین ترکمنی آذر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶ش.
- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن احمد، الوافی بالوفیات، چاپ احمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۰.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، الاستقامة، ۱۳۸۵/۱۹۳۹م.

- طبرسی، فضل، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷.
- طوسی، ابوجعفر محمد، *الفهرست*، چاپ جواد قیومی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷.
- طهماسبی، ساسان، «نقش سیاسی اجتماعی سادات در دوره تیموری»، *نامه انجمن*، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۳ ش.
- عاملی، حسن بن زین الدین، *التحریر الطاوسی*، چاپ فاضل الجواهری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۱.
- عباسی، جواد، «سادات در دوره مغول»، *تاریخ اسلام*، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۱ ش.
- عبدالغافر فارسی، ابوالحسن، *تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق*، انتخاب ابواسحاق ابراهیم صریفینی، چاپ محمدکاظم محمودی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۲ ش.
- عبیدلی، ابوالحسن محمد، *تهذیب الانساب و نهایة الاعقاب*، چاپ محمدکاظم محمودی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۳.
- عتبی، أبونصر محمد، *تاریخ یمینی (تاریخ عتبی)*، ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی (گلپایگانی)، چاپ جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش.
- علوی عمری، ابوالحسن علی بن محمد، *المجدی فی انساب الطالبیین*، چاپ احمد مهدوی دامغانی، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۳۸۰ ش.
- غلامی دهقی، علی، و سیدمحمد عابدی، «تاریخ ورود سادات به افغانستان و نقش آنان در ترویج اسلام»، *سخن تاریخ*، شماره ۱۶، بهار ۱۳۹۱ ش.
- قاضی نعمان، شرح الاخبار، چاپ سیدمحمد حسینی جلالی، قم، نشر اسلامی، بی تا.
- کاظم بیگی، محمدعلی، «سامانیان و نقبای حسینی نیشابور»، *تاریخ فرهنگ و تمدن*، شماره ۸۴، ۱۳۸۹ ش.
- کنز الانساب، چاپ سنگی، ۱۳۳۶ ق.
- کباء گیلانی، سیداحمد، *سراج الانساب*، چاپ سیدمهدی رجایی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، *زین الاخبار*، چاپ رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

- لهسایی زاده، عبدالعلی، نظریات مهاجرت، شیراز، نوید، ۱۳۶۸ش.
- مجدالاشراف حسینی، آثار الاحمدیة، دو رساله در حالات کرامات حضرت شاهچراغ، چاپ محمدیوسف نیری، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۸ش.
- مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱ش.
- مروزی، ابوطالب اسماعیل، الفخری فی انساب الطالبیین، چاپ سیدمهدی رجایی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۹.
- مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۷۴ش.
- معزی، مریم، «نوادگان سید اجل در ایران»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۸۵ش.
- مفید، محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴/۱۹۹۳م.
- میرزایی، سیدمحمد، جمعیت‌شناسی عمومی، تهران، بشری، ۱۳۹۰ش.
- ناصری داوودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸ش.
- واحدی‌فرد، محمدصادق و فاطمه گلی، «بررسی علل مهاجرت خاندان موسی الکاظم به ایران و خراسان، آثار و برکات آن»، مطالعات فرهنگی/اجتماعی خراسان، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۹۳ش.
- وحیدی، پریدخت، مهاجرت بین‌المللی، تهران، وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۴ش.
- ولوی، علی‌محمد و محمد دشتی، «نقش علویان در گسترش تشیع در نیشابور»، شیعه‌شناسی، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۰ش.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، چاپ محمد روشن، تهران، البرز، ۱۳۷۵ش.
- یعقوبی، احمد، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۶ش.
- همو، تاریخ یعقوبی، قم، نشر فرهنگ اهل بیت، بی‌تا.

- Bernheimer, Teresa, "The rise of sayyids and sādāt: the Āl Zubāra and other 'Alids in ninth to eleventh century Nishapur", *Studia Islamica*, No. 100-101, 2005.
- Bulliet, Richard. W., *The patricians of Nishapure; a study medieval Islamic social history*, Cambridge, Harvard university press, 1972.
- Djelti, Samir, "The unifying theory of human migration", presented in the international conference on "Crossing boundaries: youth, migration, and development", at Alakhawayn university in Ifran, Morocco, 2017.
- Cohen, Robert, *Theories of migration*, Edward Elgar publishing, 1985.
- Jennissen, R., "Causality chains in the international migration systems approach", *Population research and policy review*, 2007.
- *International encyclopedia of the social sciences*, ed. D. L. Sills, Macmillan co. & Free press, 1968.
- King, Russell, "Theories and typologies of migration: an overview and primer", Willy Brant Series of working papers in international migration and ethnic, Malmo University, 2012.
- Lee, Evertt, *A theory of migration*, University of Pennsylvania, 1966.
- Madelung, W., "SHĪĀ'", *Encyclopedia of Islam*, Brill, Leiden, 1997.